

اتحادیه دهقانان مریوان



و

تجربه‌های آن



گفتگوی بارفوق شهید قواد مصطفی سلطانی

از بین جویانهای مشرقی

و انقلابی نام سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران با یک سابقه دهساله مبارزاتی و با مشی صادق و انقلابی، برای تمامی مبارزان راستین و پیوندگان راه و هواداران آرمان زحمتکشان نامی آشناست و نام شهید فواد مصطفی سلطانی یکی از اعضای کادر مرکزی این سازمان نامی آشناتر. و این مؤسس اتحادیه دهقانان مریوان و اشاعه دهنده این اتحادیه در مناطق مختلف کردتشین بود. کاک فواد در جریان یورش فاشیستی اخیر نظام حاکم در شهر یور ماه گذشته در یک درگیری نابرابر، به شهادت رسید که بلندگوهای ارتجاع همانروز شادمانه فریاد برآوردند که فواد مصطفی سلطانی کشته شد. انگار فاتح یک جنگ جهانی شده بودند. انگار با مرگ او جنبش در کردستان ضربتی عظیم خواهد خورد و درهم خواهد شکست. چه حماقتی. آنچه را می شنوید قسمتی از مصاحبه ای است که در تیرماه گذشته قبل از واقعه ۲۳ تیر، در مریوان با او انجام و ضبط شده است. البته مصاحبه که نه، یک گفتگو در محل ستاد اتحادیه دهقانان مریوان. گفتگو تقریباً طولانی است و شامل بحث درباره اتحادیه های دهقانی، اتحادیه دهقانان مریوان و تجربه های علمی آن، قیاده موقت، حزب دمکرات و سایر مسائل مطرحه وقت است.

مواضع کاکفواد که مواضع سازمان هم هست، در برابر جریانهای جاری آنچنان قاطع، مستدل و مشخص است که جایی برای پرسش مجدد نمی گذارد. مثلاً "وقتی از حزب دمکرات صحبت می کند در قسمتی می گوید: حساب عناصر صادق حزب از جریان رهبری شناخته شده آن جد است. چون حزب فقط برای آنها حالت چارچوبی برای مبارزه را دارد و اگر زمانی احساس بکنند که حزب آنها را به انحراف و خیانت می کشاند، کنار خواهند کشید و به جریانهای اصیل انقلابی توده های خواهند پیوست. برآستی صدق گفتارش را در رویدادهای اخیر کردستان دیدیم و می بینیم. ما در اینجا قسمتی از گفتارش را که در مورد اتحادیه دهقانان مریوان و تجربه های عینی آنست، دقیقاً و بدون هیچ دخل و تصرف و حتی بدون پیش و پس کردن کلمات به فارسی برگردانده ایم. باشد که این تجربه ها در کارهای مبارزاتی آینده بکار گرفته شود که به گمان ما کمک شایانی به پیشرفت و تحقق آرمان زحمتکشان خواهد نمود.

*

"من درباره اتحادیه های دهقانی، بطور کلی آن آگاهی و اطلاعاتی را که باید داشته باشم ندارم. ولی اتحادیه دهقانان مریوان هست که چند ماهی است بوجود آمده و تجربه هایی را که از این شکل بدست آورده ام، بازگو می کنم: مقداری به عقب تر برگردیم، قبل از تشکیل اتحادیه دهقانان بخاطر اینکه اتحادیه دهقانان برای اولین مرتبه در مریوان تشکیل شد و الان هم تا آنجایی که من می دانم، وضعیت آن محکم تر و بهتر شده است. البته این بدان معنی نیست که قصوراتی ندارد. ولی اینکه توانست تشکلی را بیفتد به دو عامل بستگی داشت: یکی از اونها که در اکثر مناطق کردنشین و دیگر نقاط ایران کمابیش وجود دارد، اینست که بعد از ۲۲ بهمن و روی کار آمدن خمینی، مالکها دوباره احیا شدند. در مریوان هم به همین صورت بود ولی عامل دیگر به گذشته مربوطه و آنهم سابقه مبارزاتی دهقانان این منطقه است. قبل از این در دوره شاه حدود ده تا ۱۲ ده مبارزه بر علیه مالکان می کردند. یکی از اونها که خیلی مشهور بود، ده "دارسیران" نزدیک مریوان است.

تقریباً "چسیده به مریوان، حدود ۸ سال مبارزه کردند؛ در این ۸ سال ناراحتی های زیادی را تحمل کردند ولی خوب عاقبت پیروز شدند. البته آبادیهایی دیگری هم بودند، دهات های دیگری هم بودند که مبارزه را دنبال می کردند. پادم هست در سال ۵۳ در جریان مبارزه مردم "دارسیران" پس از چندین سال که از طریق قانون و شکایت و عریضه نویسی که به نتیجه نرسیدند، عاقبت مجبور شدند که به زور متوسل بشن. توسل به زور آنها اسلحه نبود. زمینهای آنها را گرفته بودند و اینها می خواستند در آن زمینها کشت بکنند، زاندارها و جاشهای محلی جلوی آنها را می گرفتند.

یک عده را که می گرفتند به زندان می بردند، عده ای دیگر جای آنها شروع به کار می کردند. وقتی همه مردهارو می گرفتند، زنها کارهاشان را ادامه می دادند. در همان وقت از ۱۶ آبادی به کمک اهالی "دارسیران" آمدند. که در شرایط آنوقت این خیلی زیاد بود. و باز هم این به نظر من به دلیل داشتن سابقه مبارزاتی پیشین بود و همین هم باعث شد که امسال خیلی زودتر و بهتر متشکل شوند. اگر این سابقه وجود داشته باشد نه تنها برای دهقانان بلکه برای اقشار دیگر اتحاد و پیشرفت آسانتر است. بعد از آن این مسئله باعث شد که همان دهاتی که سابقه مبارزاتی داشتند برخلاف بعضی از دیگر دهات مریوان در جریان انقلاب اخیر چندان بی نقش نبودند، یعنی خوب مسئله را تحلیل و بررسی می کردند، می آمدند و می پرسیدند. خصوصاً بعضی از آنها برخلاف اکثر دهات می آمدند در مبارزات شرکت می کردند. اکثر دهقانان منطقه نمی آمدند و اصولاً ناراضی بودند از این جنبش و دلیلشان این بود که مالکها مجدداً احیا می شوند و سربلند می کنند ولی آنها که دره بیشتری داشتند می آمدند در مبارزات شرکت می کردند. البته چیز دیگری هم بود که سابقه مبارزاتی دهقانان در مریوان، تغییر دیگری هم بوجود آورد. اونهم این بود که در میان روشنفکران در واقع عده ای را پرورش داد. عده ای که نه تنها محصول مبارزات روشنفکری بودند بلکه بخاطر جنبش دهقانی هم تجربیاتی بدست آورده بودند. چون با دهقانها قاطی شده بودند

و فرهنگ و زبان‌شان را بهتر و بیشتر فهمیده بودند و می‌فهمیدند. و بعضی از فرزندان دهقانان هم پرورش پیدا کرده بودند. اصلا "بصورت سنتی، سنتی بوجود آمده بود. مخصوصا" پارسال تقریبا" همین وقت‌ها بود که دهقانان "دارسیران" با زن و بچه‌هایشان بار کردند و بطرف مرز عراق راه افتادند که از مرز بگذرند. در آن جریان روشنفکران شهری کمکهای خیلی زیادی به آنها کردند. به میان آنها رفتند، کارهای تدارکاتی شونو بعهده گرفتند. وقتی که دهقانان در مرز بودند همین روشنفکران شهری به مزارعشان سر می‌زدند محصولهاشونو برداشت کردند که از بین نره، از دهات نگهبانی کردند و همین باعث شد که عده‌ای روشنفکر که با مبارزات دهقانی آشنا شده بودند به نحو خیلی خوب پرورش پیدا کنند. البته در بین آنها افرادی هستند که از نظر تئوریک زیاد آگاهی ندارند و با اصطلاح بهتر آنقدر پرسیدند ولی چون در کوران مبارزات بودند الان بخوبی می‌توانند در بین دهقانان فعالیت داشته باشند. همه اینها عوامل مثبتی بودند که باعث شدند در مبارزات امسال عده زیادی از دهقانان شرکت بکنند. دهقانانی که دیدشان وسیعتر و دور-نمای مسئله‌را بهتر می‌دیدند و همینطور پیوند روشنفکر و دهقان حداقل در آن دهات که سابقه مبارزاتی داشت، محکمتر و بهتر بشود. یا زمینه‌ای که بود تقریبا" همزمان با سرنگونی بختیار چند رویداد در مریوان روی داد که باعث شد ۴ ده که سابقه مبارزاتی داشتند به فکر بیفتند که باید کاری بکنند البته قبل از سرنگونی بختیار. مالکان تا کاملا" مطمئن نشدند که کار شاه تمومه هنوز طرفداری سرسخت از شاه می‌کردند و با اصطلاح چماق بدست بودند و تا جایی که می‌توانستند در کار انقلاب اختلال می‌کردند ولی وقتی براشون معلوم شد که شاه رفتنی است در فاصله رفتن شاه و سرنگونی بختیار تغییر جهت دادند همه به آیت‌الله تبدیل شدند و فرید خمینی شدند ولی در عین حال متوجه شدند که فقط اعلام وفاداری به جمهوری کافی نیست. و شروع به تشکل در بین خودشان کردند تفرقه بین طایفه‌های خودشان را از بین بردند، صندوق مشترک درست کردند، اسلحه خریدند و در مریوان رسماً مسئله را اعلام

نکردند ولی عملاً از خودشان شورای شهر درست کردند دو می‌توانم بگویم که قبل از ۲۲ بهمن اولین نیروی مسلح که خودش رو آشکارا نشان می‌داد، نیروی همین مالکها بود و نیروی دیگری که بتونه خودشو آشکارا نشون بده وجود نداشت. همانوقتی که بختیار روی کار بود اونها علناً اسلحه حمل می‌کردند مخصوصا" تفنگچی‌های محمدخان گانی‌سانان. که خودش در شهر مریوان منزل دارد. این بود که در این فاصله بخودشون تشکل دادند و مسلح کردند و آیت‌الله هم شدند و سپس که اوضاع جدید را دریافتند، شروع به تعرض کردند. یادم هست درست همان شبی که بختیار سقوط کرد همین محمد خان گانی‌سان با وجودی که بعلت کمبود نفت، نفت جیره‌بندی شده بود، شبانه تفنگچی‌هاشو فرستاده بود و نفت دزدیده بودند. مردم فهمیدند و بعنوان اعتراض به تظاهرات جلوی خانه‌او رفتند و شعار می‌دادند که: نفت نیست برای شهر و ده، خان شبانه می‌دزده. البته شعار در زبان کردی خیلی وزین‌تر هست. اونهم در جواب مردم را به گلوله بست و مردم هم با گلوله جواب دادند و نارنجک هم بداخل خانه‌اش انداختند. ولی خوب همونجا کاملاً معلوم شد که اینها چرا مسلح شده‌اند. شبی بعد از آن، آبادی دارسیران را تفنگچی‌هاش مورد حمله قرار دادند و عکس‌العمل مردم شهر خصوصاً روشنفکران این بود که مسلحانه به کمک اهالی دارسیران رفتند و دفاع کردند و این هم خودبخود پیوند دهقانان "دارسیران" و روشنفکران را محکمتر کرد و در دهات نیز این خبر پراکنده شد که تفنگچی‌های محمد خان گانی‌سانان دارسیران را مورد حمله قرار دادند. رویداد دیگری هم پیش آمد. بعضی از عوامل همین محمد خان یکنفر دارسیرانی را در خیابان با کلت مورد حمله قرار داد. البته بجای اون یکنفر دیگه زخمی شد ولی همان مسئله هم باعث شد که دهقانان بیشتر به حرکت بیان. شب همون روز که ساعت ۹ صبح این حادثه پیش آمد، دهقانان ۴ ده دور هم جمع شدند و گفتند حالا که مالکها و بیگ‌زاده‌ها اینطور شدند ما هم باید کاری بکنیم و تصمیم گرفته شد همانطور که مالکها متحد شدند، دهقانان هم در تمام دهات متحد بشن اساس آن هم

این بود: دفاع مشترک، بدون هیچ هدف تعرضی و برنامه تعرضی، فقط دفاع مشترک در مقابل یورش بر مالکها و بطور خصوصی در بین خودشان مطرح کردند که ما باید اسلحه تهیه کنیم چون بدون اسلحه نمی‌توانیم کاری بکنیم البته مقداری اسلحه داشتند ولی کم بود. اهالی "دارسیران" که تجربه بیشتری داشتند برای ایجاد زمینه‌های روانی شایعه پخش می‌کردند که ما حتی تفنگ داریم که در حقیقت نداشتند و این یک بلوف بود و همانطور هم مالکها بلوف می‌زدند ولی بهر حال عملاً دهقانان شروع به تهیه اسلحه کردند و جریان بعد پیدا کرد. البته در یکی از دهات با اسم "بی‌لو" چند نفر آمده بودند و در مبارزات بودند ولی خوب تمامی اهالی ده هنوز جرئت نداشتند دخالت و شرکت بکنند و آن‌را یک کار خطرناک می‌دانستند. در یک نشست و تجمع دیگر که تصمیم به تشکیل آن گرفتند، دهات شرکت کننده به هفت ده رسید. تعدادشان. البته در هر ده کسانی که مایل به این حرکت بودند، بطور نیمه‌علنی تشکیل جلسه داده و آنها نماینده خودشان را تعیین می‌کردند سومین مجمع او‌نها در ۱۶ اسفند بود. در این تاریخ دهات شرکت کننده به ده آبادی رسید که اعلام موجودیت کردند و جریان علنی شد و اعلام موجودیت‌شان هم به این صورت بود که با یک اعلامیه که پخش کردند اعلام کردند که: "ما می‌کنی جونی یاران" یا اتحادیه دهقانی تشکیل داده‌ایم تا هر جا به دهقانی ظلم شد ما مشترکاً از او دفاع کنیم و آشکارا مخالفت خود را با مالکها و ملاهایی که طرفدار مالکها بودند و مخالفت کرده بودند با شایعانی که او‌نها را کمونیست معرفی می‌کرد. در همین حال گفته بودند اگر کسی بخواهد به دین و مذهب ما توهین بکند او‌نو شدیداً سرکوب می‌کنیم. پس از این تجمع مرتباً بر تعداد دهات عضو اتحادیه دهقانی اضافه شد و خودشان هم مرتباً تبلیغ می‌کردند که در هر تجمع دهقانان با اسلحه شرکت بکنند. یعنی نماینده دهانی که در جلسات شرکت می‌کردند سعی کنند حتماً اسلحه داشته باشند و هر تعداد دهقان مسلحی هم که توانستند با خودشان بیاورند که این در حقیقت نوعی نمایش نظامی و ابراز وجود بود در مقابل

نیروی مالکها. البته همانطور که در اول گفتم به دلیل قاطی بودن روشنفکران با آنها، در جریان مبارزات، روشنفکران شهری در تشکیل این اتحادیه کمک کردند. منتها بخاطر اینکه جریان زیاد دچار تندروی و آشفته‌گی نشه و دخالت‌های بیجا و زیادی هم نشه قرار شد کسانی شرکت بکنند و همکاری بکنند با دهقانها که نسبت به مسائل دهقانی آگاهی و تجربه بیشتری دارند و دهقانان راحت‌تر و خودمانی‌تر آنها را می‌پذیرند. این جریانی بود که از یکسو جاری بود و از سوی دیگر هم انقلاب شده بود و از یک کانال آشکارتر و علنی‌تر شورای انقلاب شهر بود و کمیته‌ای بنام کمیته شهر و ده ایجاد شده بود که از آنجا هم دهقانان تقویت می‌شد. به این صورت که به دهات می‌رفتند و شورا تشکیل می‌دادند و تبلیغاتی بر علیه مالکها می‌کردند. منتها کار کمیته شهر و ده خیلی سطحی بود و دهقانان با آن جریان مثل یک جریان اداری برخورد می‌کردند و خیال می‌کردند که این یک کار دولتی به برای تشکیل شورا حاضر می‌شدند منتها تشکیل اون درست مثل انجمن ده و نظیر آن در سابق بود. و اصولاً ما ندیدیم شورایی که با آن صورت تشکیل شده باشد مردم زیاد استقبال کرده باشند ولی بهر حال در سطح خود کمکی به اتحادیه دهقانان بود مخالفت مالکین و مرتجعین با اتحادیه دهقانان ابتدا یک حمله تبلیغاتی بود بعنوان کمونیست بودن و بی‌دین بودن و هزار بحث دیگر از این قبیل تبلیغات مؤثر نشد چون اتحادیه‌های دهقانان وسعت پیدا می‌کرد و دهات بیشتری عضو آن شدند. تا جریان جنگ سندج پیش آمد یعنی وقایع نوروز امسال سندج. بدینال این واقعه عده‌ای از روشنفکران به این فکر افتادند که تعدادی از پاسگاههای منطقه رو به نفع اتحادیه، خلع سلاح بکنند. یعنی اسلحه پاسگاهها را مصادره و در اختیار دهقانان بگذارند. اینکار شد. او‌نها برای انجام این کار حتی جعل نامه هم می‌کردند. باین صورت که از طرف شورای شهر به یک پاسگاه منطقه می‌نوشتند که پاسگاه فلان منطقه سلاحهای موجود خودتونو تحویل حاملین نامه بدهید. که البته این نامه از طرف شورای شهر نوشته نشده بود و خودشان نوشته بودند. در دو پاسگاه با هیچ مقاومتی

روبرو نشده بودند. در پاسگاه دیگه مقاومتی شد که البته مقاومت هم از طرف زاندارها نبود، بلکه از طرف مالکها و عوامل آنها بود. مالکها هم باین فکر افتاده بودند که عینا "همانکار رو برای خودشان انجام بدهند. در یک مورد وقتی برای تحویل اسلحه از پاسگاه رفتند نیروی مسلح مالکها آنها را محاصره کردند. ایشا هم آنها را سرشان را گرم کردند و یک نفر از خودشونو به شهر فرستاده بودند که اون یک نفر هم با حدود ۲۰ نفر مسلح از اتحادیه به منطقه برگشته بود و اونها هم نیروی مسلح مالکها را محاصره کرده و مجبور به عقب نشینی شون کرده بودند. اسلحهها را آوردند و بین دهقانان توزیع کردند. البته عددهای دیگه از روشنفکرا باین روش شدیداً "حمله می کردند که اینکار شبیه کارهای حزب دمکرات است، و دزدی از شورا است و نظائر آن. ما نیز اتهام آنها را رد کردیم. به چند دلیل. اول اینکه حزب دمکرات پادگانی را که تسلیم شورا شده بود مورد دزدی قرار داد در حالیکه در مورد ما کاملاً "برعکس بود. اینها رفتند پاسگاههایی را خلع سلاح کردند که به همان صورت سابق، دست نخورده باقی مانده بود. ثانیاً "جریان حاکم بر حزب دمکرات برای همه معلوم است و سابقه رهبری آن کاملاً "شناخته شده در صورتی که ما با آنها زمین تا آسمان تفاوت داریم. اسلحه را آنها چطور و برای چه بکار می برند و ما چطور و برای چه؟ شما خودتون شاهد بودید که ما اسلحه را بین دهقانان توزیع کردیم. با اسلحهها معامله که نکردیم. بهر صورت باین ترتیب بیشتر مسلح شدن دهقانان، مالکها و اربابان را بیشتر دچار ترس و هراس کرد و همانوقت خودشان متوجه دو نکته شدند و مطرح کردند. خصوصاً "وقتی که دهات عضو اتحادیه از ۱۳ آبادی بیشتر شد، بیشترین دهقانان مسئله دیگری هم مطرح شد باین عنوان که در جلسه‌ای با این بزرگی همیشه تمام حرفها را زد و اصولاً "درست نیست که ما تمام حرفها و مسائل را همینطور بشنیم و مطرح بکنیم چون به گوش دشمن میرسد. درواقع پیشنهادی بود برای تشکیل جلسات کوچکتر و خصوصی تر و نیمه مخفی و شاید هم تمام مخفی و در این جهات هم قدمهایی برداشتند. این جریان که در ابتدا بصورت مخفی

بوجود آمد و بعد هم کاملاً "علنی شد بصورتی درآمد که متوجه شدتد بطور کاملاً "علنی فعالیت کردن، لطمه‌هایی را به آنها وارد می کند و مجبور شدند تغییراتی بدهند. و غیر از آن هم این مسئله مطرح شد که ما باید یک ستاد داشته باشیم، مدتی بحث شد که ستاد ما در یکی از دهات باشد. ولی بالاخره باین نتیجه رسیدند که نه، باید ستاد ما در شهر باشد. یکی از مشکلات این بود که اگر این ستاد در شهر باشد، چه کسی یا چه کسانی را داریم که در آنجا همیشه باشند. تا اوایل بهار که فصل کار شروع نشده همیشه کاریش کرد ولی بعد چی؟ با این همه تصمیم باینجا یک ستاد در شهر گرفتیم. با نام "ستاد اتحادیه دهقانان" و یا به لفظ کردی آن "بن که یه جوتی ر" اینکه دهقانان دواتاق بدست آورده بودند که متعلق بخودشان بود و کارهای خودشان، در روحیه آنها تأثیر بسیار خوبی داشت. بطوری که می گفتند اداره ما مثلاً "در فلان جاست فلان اداره خودمان، چون ندیده بودند تشکیلاتی هر چند ساده که عمیقاً "اونومال خودشون بدوند. این مورد کوچک در امر متحد شدن دهقانان تأثیر زیادی داشت. همینطور مسئله مسلح شدن تأثیر داشت چون در تشکیل هر جلسه هفتاد، هشتاد دهقان مسلح شرکت می کردند و همین بنوبه خودش خیلی بیشتر از تبلیغ سیاسی روی اهالی آن ده و منطقه‌ای که جلسه در آنجا تشکیل شد بنوبه تأثیر می گذاشت که بلبه اینها نیروی دهقانها هستند که در مقابل مالکها و ایسادن و دهقانان مسلح شرکت کنند هم با آن نشان شکستن با تیر و رقصهای کردی و خصوصاً "در دهاتی که مالکها و عمال آن بودند، کاری می کردند که در هشیاری و آگاهی آن ده بسیار مؤثر بود. بعد از اینها جریان سومنوبرا دولت در برومیه پیش آمد در شهرهای کردستان جمعیتها به پشتیبانی از دهقانان سومنوبرا دولت تظاهرات زیادی به راه انداختند و اتحادیه دهقانان مریوان بدون اینکه از تظاهرات در شهرهای دیگه خبری داشته باشد، در مریوان دست به تظاهرات بزرگی زد. از طرفی از اهالی دهات دعوت کرده بود که در این تظاهرات شرکت کنند و از طریق هم درخواست کمک کرده بود و بزرگترین تظاهرات تا آن وقت

تظاهراتی بود که توسط اتحادیه‌های دهقانان برگزار شد در مریوان. چون در تظاهرات قبلی دهقانها که شرکت نکرده بودند. از اهالی دهات زیاد آمده بودند خصوصا "اکثریتشان مسلح بودند روشنکراها و اهالی شهر چه مسلح چه غیر مسلح هم به آنها پیوستند و این خودنمایش قدرتی بود در شهر مریوان که شهر کوچکی است و چند خیابان هم بیشتر ندارد. نیروی مسلح دهقانی در صفوف جلو حرکت می‌کرد. و ورودی تمام خیابانها را بسته بودند. که البته بیشتر هدف از این فرم تظاهرات ابراز وجود بود و بعد از آن جریان هم در مقابل قیاده موقت مفتی‌زاده و جاشها، جاشهای مفتی، و کلیه مالکها ایستادگی کردند که کمابیش از جریان آنها اطلاع دارید. جریان واقعه سندیج از نظر سیاسی یکی اینکه عده زیادی دهقانها را ترساند و باعث شد که کنار بکشند دوم اینکه عده خیلی زیادی را به ملاقات مفتی‌زاده بدین‌تر و مخالف‌تر کرد بطوریکه یکی از برادران دهقانان که اهل "دارسیران" هست و اسمش احمد است، او را در سندیج گرفته بودند. و بعد از اینکه از کمیته مفتی‌زاده آزاد میشه به جمعیت دفاع از آزادی انقلاب سندیج میره و سخنرانی میکنه و حرف اولش هم این بوده که: من اسم را عوض می‌کنم چون مفتی‌زاده اسمش احمد است و اینقدر بی‌سرف، اسم من بعد از این محمد خواهد بود. این جنگ در شناخت ماهیت مفتی تأثیر زیادی داشت. بعد از آن جریان مفتی‌زاده و مالکان و قیاده موقت شروع به خلع سلاح دهقانان کردند. قیاده موقت با ۷۰، ۸۰ مسلح دور یک آبادی رو می‌گیره و دهقانی‌رو که اسلحه‌داشت از منزل بیرون می‌کشیدند و بعد از اهانت به خود خانواده‌اش مجبور به خلع سلاح می‌کردند همون‌جائی که نقطه ضعف‌های اتحادیه مشخص شد. باین ترتیب بعد از خلع سلاح سه‌چهار آبادی، دهقانهای مسلح شروع به دفاع انفرادی کردند. بطوریکه در یکی از دهات یکی از دهقانها بخاطر اینکه اسلحه‌اش را از دست نده چندین شب به کوه پناه برده بود. بجای اینکه با دیگر اعضای اتحادیه صحبت بکنه تا همه با هم فکری در این‌مورد بکنند. و یک دفاع کلی در مقابل این هجوم انجام بدهند، خودشان بفکر به‌همچین

دفاع انفرادی افتادند. در چند ده هم نگهبان* که اگر قیاده آمد، خبر بده که اینها اسلحه‌شان را از معرکه بیرون ببرند. و این نشون داد که حرکت و تشکل چندان محکم و با انجسام نبوده. البته عناصری بودند که سخت معتقد بودند که باید اسلحه‌های گرفته شده را با زور پس گرفت ولی روحیه عمومی اینطور نبود. و حتی روشنفکران بعد از آن خلع سلاح همونطور که میدانیم قیاده موقت شهر مریوان را محاصره کرد و میخواست مریوان را در دست بگیره. حتی جریان‌شرو کمابیش شنیدید که اهالی مریوان حدود یک هفته در سنگر بودند و هر لحظه ممکن بود هیرانی مثل نقده پیش بیاید که بالاخره اونا کنار کشیدند. بعد از آن جریان از دهات عضو اتحادیه دهقانها تا آن وقت که تعدادشان به ۳۲ ده رسیده بود برای تشکیل جلسه دعوت به عمل آمد که فقط از ۱۵ ده آمدند. بقیه نیامدند. البته ما انتظار داشتیم دهاتی که توسط قیاده موقت خلع سلاح شده بود شرکت نکنند چون ممکن بود ترسیده باشند و این طبیعی بود ولی درست برعکس بود و آنها بیشتر آمده بودند. و در جلسه هم آنها تندتر از بقیه بودند بطوریکه اصلا "انتظارشرا نداشتیم. بحث‌های زیادی شد البته در رابطه روشنفکرا و آنها سعی کردیم که ما به آنها چیزی را تلقین نکنیم و بنام آنها قطعنامه صادر نکنیم تا خواستی را که برایشان مطرح نیست حتی اگر در خاطرشان هم نباشه به اونها تلقین و تحمیل نکنیم. آنها روی مسئله‌ای تکیه کنند که قادر به دفاع از آن باشند نه اینکه ما چیزی بگیم. مثلا" در اولین اعلامیه‌شان اشاره‌ای به حقوق خلق کرد نکرده بودند که ما حق خلق کرد را می‌خواهیم و غیره. هر چند موردی که به خاطرشان رسیده بود، همانها را مطرح کردند. البته در جلسه بعد در مورد مسائل مطرح شده در جلسه قبل مرور می‌شد و سعی می‌شد که به کمک روشنفکرا مقداری تجدید نظر در آن بشه. آن ۱۵ ده که در جلسه شرکت کرده بودند و مشی تندتری هم داشتند، پیشنهاد کردند که از تمام اهالی این دهات دعوت کنیم که همه با هم بطرف "دزلی" که دهی به در منطقه "اورامان" و مقر قیاده موقت، راهپیمائی کنیم و آنها را

از ایران بیرون کنیم. نظر دیگر هم این بود که فایده نداره و باید پیشمرگه‌ها را بفرستیم. بالاخره ما پیشنهاد کردیم که شما این دو نظریه را با مردم خودتون در میون بگذارید، هر کدام را که آنها قبول کردند، ما هم قبول می‌کنیم و در کنارتون خواهیم بود. آنها به دهاتشون رفتن و وقتی برگشتن، از ۸ ده، ۸ آبادی برگشتند. ۷ تایی دیگه نیومدن و این نشانه آن بود که آنهایی که راسخ‌تر بودند ماندند و بقیه که کنار کشیدند. و این جریان را مقداری تسریع کرد. و در مورد روشنفکرا هم به همین صورت بود که با سخت‌تر شدن شرایط، جریان روشنفکری هم در رابطه این مسئله مقداری تسریع شد. نتیجه‌گیری جلسه آن ۸ آبادی که شرکت کرده بودند، این بود که با تظاهرات و راهپیمایی مسئله حل نمیشه و باید پیشمرگه‌ها را بفرستیم و استدلالشان هم این بود که اگر آن ۱۱ تفنگی که قیاده موقت از آنها گرفته، با هم بودند از دست دادنتان ممکن نبود و برای قیاده موقت هم آنقدر آسان و شاید هم اصلاً ممکن نبود. و اگر کسی در این جریان کشته میشد، ده نفر دیگه به دفاع از آن بلند میشد بنابراین با این اسلحه‌هایی که هنوز داریم، اولاً به دهات میریم و جلساتی رو که قبلاً داشتیم تشکیل میدیم. ثانیاً اونها دیگه نمیتونن اسلحه‌ها مونو به این آسانی از ما بگیرن، غیر از آن اگر چنین کاری نکنیم تدریجاً همه ما را خلع سلاح می‌کنند و مالکها مجدداً تسلط خودشونو پیدا می‌کنن که البته این مسئله کاملاً براشون واضح بود چون بعد از جریان خلع سلاح، مالکها در چندین نقطه هجوم‌های خودشونو شروع کرده بودند. تهدید کردند، جریمه کردند و نظیر اینها را در چند ده شروع کرده بودند. و خلاصه به این نتیجه رسیدند که بایسد پیشمرگه‌ها را بفرستیم. روشنفکرا، به این مسئله به‌دو صورت برخورد کردند. عده‌ای معتقد بودند که نباید اینکار را کرد و پیشمرگه را فرستاد چون ماجراجویی است و باعث پیش آمدن مسائل غیر قابل کنترلی میشه و جبهه‌گیری مستقیم در مقابل دولت که باعث درهم شکستن این جنبش نو پای دهقانی میشه و احتمال داره این جنبش را بکلی منلاشی (بکند) که این

بضرر خواهد بود. البته این نظریه اقلیت روشنفکرای مریوان بود. ولی اکثریت معتقد بودند مادامی که می‌خواهند پیشروی بکنند، ما هم باید با آنها باشیم برای دهقانها، یعنی تا وقتی که می‌خواهند جلو باشند ما هم باید باهاشون باشیم. برای اقلیت صحبت شد که این ماجراجویی نیست چون دهقانها، خودشون میخوان اینکار را بکنند تحلیل روشنفکرانه نیست، در مورد دخالت دولت که دلیل می‌آورند، مسئله این بود که دولت دخالت کرده‌بود چون قیاده موقت با پشتیبانی دولت اینکارها را انجام میده و این خیلی واضح بود چون قیاده موقت مسلحانه و بطور آزاد در داخل پادگان مریوان رفت و آمد می‌کرد.

از نظر منطقی شدن جنبش هم تضمین نمی‌شد که این جریان در هم شکسته نشد ولی خوب این تجربه‌ای مثبت بود که برای اولین بار در منطقه با کمک روشنفکران، دهقانان همچنین تشکیلاتی مربوط به خودشون به‌وجود آورده بودند و اگر هم درهم شکسته می‌شد، مسئله غیر منتظره‌ای نبود. ده‌ها ۱۵ نفر در هر درگیری از بین می‌رفتند که در تظاهرات شهری ده برابر آن تعداد کشته شده بودند. مانعی ندانست چون صورت مقاومت مسلحانه در منطقه هر چند بصورت پراکنده چند نفر کشته می‌شوند. خلاصه این دو جریان روشنفکری در مقابل هم قرار گرفتند و نتوانستند باصطلاح با هم کنار بیان و یکبارچه باشند. بهر صورت پیشمرگه‌ها جلو رفتند. البته با یاری آنهایی که معتقد به اجرای این امر بودند، شب اول قرار شد بیست نفر برن. ده نفر از ما و ده نفر از دهقانها، مسیری رو که اوشب برای حرکت انتخاب کردیم، تصادفانه دوماستین از افراد قیاده موقت اومده بودن و اونجا رو گرفته بودن و همین باعث شد که نیمساعت قبل از حرکت چند نفر روشنفکر و دهقان پشیمان شدند و با ما نیومدن. و یکی دو نفر که می‌بایست در مسیر حرکت به ما ملحق می‌شدند، نتوانستن بیان و یا نیومدن. خلاصه ما جمعا ۱۲ نفر مسلح حرکت کردیم و شب بعد هم عده‌ای به ما ملحق شدند. ما در اول ضعیف بودیم و مردم هم خوب فضا را درک نمی‌کردند. البته موضوع قبلاً

نه تنها از جانب اتحادیه دهقانی بلکه از طرف مردم شهر هم مطرح شده بود که برای جلوگیری از هجوم قیاده موقت باید به کوه بزیم چون در شهر نمیتوانیم بجنگیم. این نظر بطور کلی در مریوان مطرح بود. مدت ۷، ۸ روز در همین حدودها در یکی از کوهها بودیم و مخفی. نزدیک یکی از دهاتی بودیم که اتحاد و یکپارچگی دهقانهای اونجا خیلی خوب و محکم بود و حتی افراد مسلح خودشونو به میان ما می فرستادن و آنوقه ما رو هم ناهمین میکردن، غیر از آن چنان منطقه را به خاطر ما کنترل می کردن که: روزی یکی از دوستهای ما از شهر پیش ما اومده بود و اونها شناسخته بودنش. اونو تعقیبش کردن و دستگیرش هم کرده بودن و حتی میخواستن اذیتش هم بکنن که بالاخره آشنائی میرسه می که این خودمونیه ولش کنین. با وجود این گفته بودن تا رابطه اصلی اونو شناسایی نکنن ما نمیذاریم که بره و مرخصش هم نمیکنیم مراقبت اونها تا این حد بود. ما روی کوه بلندتی بودیم و پوشیده از جنگل. اونها شبها پیش ما می اومدن که صحبت می کردیم و اونها مارو مرتباً تشویق می کردن. در اون مرحله روحیه دهقانها از روحیه روشنفکرا خیلی بهتر بود. البته کلاً حساب می کنم دهقانها بیشتر از روشنفکرا تشویق و ترغیب به مقاومت می کردن. نمونه کوچکی رو تعریف بکنم. ۴ ساعت، ۵ ساعت پیاده روی داشتیم بعد به چشمه آبی می رسیدیم. می نشستیم. روشنفکر بعادت عادت نداشتن، زود خسته میشد و مسئله نگهبانی هم بخاطر غافلگیر نشدن خیلی مهم بود. ولی خوب روشنفکر همینطور با کوله پشتی می اومد و فوری می نشست و توجهی نداشت که نگهبان هست یا نیست. و در کوچکترین فرصت می خوابد ولی دهقانها به محض رسیدن به توقفگاه فوراً به محل نگهبانی خودشون می رفتن بدون اینکه دستوری گرفته باشن. البته توانایی جسمی آنها خیلی بیشتر بود و بازداره ما خسته نمی شدن و تحمل زیادی داشتن. در این گیر و دارها عده دیگه از دهقانها به ما ملحق شدن. نشستیم، صحبت کردیم و بعد از ۷، ۸ روز به این نتیجه رسیدیم که ما گشترو شروع بکنیم. چون اساس برنامه ما از اول این بود که، مخصوصاً

برای تهاجم بیرون نمی ریم، و برعکس اونچه که شایع شده بود، هدف ما رفتن به کوه نبود، رفتن به دهات بود. خرس که نبودیم به کوه بزیم، منتها وضع طوری شده بود که زیر فشار مالکها، زیر فشار قیاده موقت و همکاری دولت، ادامه آن کار سیاسی بصورت قبلی و علنی امکان نداشت و بخاطر این بود که دهات مرتباً از آمدن و فعالیت طفره می رفتند و می گفتند تجمع چه فایده داره که ما برای جلسهای دور هم جمع بشیم و اونها به ما حمله بکنن، فایده اش چیه؟ البته یک راه برای فعالیت وجود داشت. روشی که قبلاً در مریوان و جاهای دیگر نیز انجام شده بود توسط روشنفکرای انقلابی، و اون هم این بود که به شیوه سابق متوسل شیم ولی خوب اون شیوه در شرایط تازه یک طریقه کهنه و عقب افتاده بود، وضع تغییر کرده بود. درست بود که قیاده موقت و مالکها هجوم می آوردن ولی به همان اندازه آمادگی مردم هم بیشتر شده بود. امکاناتی درست شده بود که می شد اجازه نداد اون حفقان و فشار گذشترا به دهقانان وارد بکنند، در شرایطی که اونها مسلح بودن و مسلحانه اعمال قدرت می کردن و سعی می کردن اجازه ندهند که دهقانها فعالیت بکنن و تسکلی داشته باشن، برای دفاع از این تسکل حداقل دهقانها، می بایست مسلح باشند تا بتوانن وحدت خودشونو برای رسیدن به هدف حفظ کنند. هدف اصلی ما هم از بیرون رفتن از شهر در واقع عبارت بود از کار سیاسی، تشکیلاتی در میان مردم، ولی چون این جریان مورد حمله قرار می گرفت، باید مسلحانه از آن دفاع می شد. و تصمیم کلی که توسط دهقانها گرفته شده بود این بود که تا مادامیکه به ما حمله نکنن، به هیچ کس حمله نمیکنیم. حتی اگر مالکی قبلاً حمله نکرده باشد، مابعد آن کاری نداریم. البته از نظر سیاسی ما مرتباً تبلیغات ضد مالکی و ضد مالکها و عواملشان را ادامه می دهیم و برای اتحادیه دهقانها هم کوشش می کنیم. و مبارزه هم خواهیم کرد. این کار را در دهات شروع کردیم، اوایل مردم زیاد استقبال نمی کردن ولی بعد از مدتی که کلاً جریان رو فهمیدن و مارو شناختن بیشتر به ما کمک می کردن، البته از روزاول که شروع کردیم، قرارهایی گذاشتیم که مثلاً "روزها به ده وارد نشیم چون

مردها سر مزرعه و بطور کلی خارج از ده هستن و بنا بر سنتی که ما در منطقه داریم، صحیح نیست که عده‌ای پیشمرگه بدهی وارد بشن که فقط زن و بچه در اونند، پس چه کار کنیم؟ تصمیم گرفتیم که روزها در مزارع و کشتزارها، دهقانهارو در کارهاشون کمک بکنیم. به اولین ده که نزدیک شدیم دیدیم که مردهای آبادی مشغول علوفه‌چینی در کوه هستن. ما هم چند نفر نگهبان در اطراف گذاشتیم و بقیه دوش به دوش آنها شروع به علوفه‌چینی کردیم و شب‌رو با اونها به آبادی برگشتیم و این دیگه برای ما بصورت یه سنت در اومد. اینکار ما اصلاً "سنت شد برای آینده البته در اول از هجوم قیاده نگران بودیم و نگرانی ما هم باین علت بود که ما فقط ۱۶ نفر مسلح بودیم ۹ دهقان و ۷ روشنفکر شهری ولی آنها تعدادشان با جاشهای ایرانی تا ۱۰۰ نفر می‌رسید و علاوه بر تجربه‌های جنگی و نظامی زیاد اسلحه‌هایی مانند "آر - پی - جی" و نظیر آن داشتن و ما نداشتیم و اگه حمله می‌کردن، قادر به دفاع قاطع نبودیم مگر اینکه به نحوی از جنگشان فرار می‌کردیم به همین دلیل جاهایی می‌رفتیم که هم امکان کارکردن و فعالیت داشته باشیم و هم در صورت لزوم قادر به دفاع نظامی هم باشیم. روی این اصل به دهاتی که در منطقه کوهستانی نبود و در منطقه‌های همواری مثل دشت بسود نمی‌رفتیم. بهر صورت ما روزها با مردها کار می‌کردیم و شبها هم به روشنگری و بحث می‌پرداختیم. البته قبلاً "بین خودمون توافق کرده بودیم که سر چه مسائلی بحث بکنیم، ما قبل از این هم متوجه شده بودیم که بعد از فرار شاه و سرنگونی بخنیا روجیه دهقانها خیلی بالا رفته بود ولی از لج مالکها نظاهر به هواداری شاه می‌کردن. البته در منطقه ما اینطور بود و جاهای دیگه رو نمیدونم و علتش هم این بود که مالکها دوباره قدرت پیدا کرده بودن. ما ضرورتاً "می‌بایست با آن وضع مبارزه بکنیم و دهقانهارو قانع بکنیم که شاه خوب نبود و اگر وضع تازه وضع خوبی نیست، دلیل نمی‌شه که فکر کنیم، اون بهتر بود. برای این منظور بحث می‌کردیم. که اصلاحات ارضی که شد یک جریان صادق و درست نبود، ظلم و جور به دهقانها فقط تغییر شکل داد

و فرقی نکرد، می‌بایست دهقان اجازه پرداخت نکنه، خوش‌نشین‌ها زمین داشته باشن. علاوه بر اون ظلم و جورهایی تازه از طرف جنگل‌بانی و شکاربانی و غیره اعمال می‌شد برایشان از انقلاب صحبت می‌کردیم که چه ضررهایی داشته و چه دستاوردهای مثبتی داشته. و بعضی وقتها به نظر خواهی می‌داشتیم که آیا این انقلاب خوب بوده یا نه. اکثریت جواب می‌دادن نه و البته، هیچ خوب نبوده و ما توضیح می‌دادیم که نه، اینطور نیست. هم نکات مثبت داشته و هم منفی، برای نمونه مثلاً "از جماعت حاضر می‌پرسیدیم که آیا پارسال اینوقتها ما می‌تونستیم اینطوری در این مسجد جمع بشیم و آزادانه صحبت کنیم؟ بی‌اجازه زاندارها و فلان و بهمان؟ می‌گفتند نه. می‌گفتیم خوب این یکی از دستاوردهای انقلابیه. الان شما، نه شما همه ما می‌تونیم خیلی راحت حتی به خمینی بد و بیراه بگیم ولی پارسال نمی‌تونستیم حتی به رئیس پاسگاه بگیم بالای چشمت آبروه. پارسال می‌تونستیم اسلحه داشته باشیم؟ نه. خوب حالا داریم پارسال جنگل‌بانی و شکاربانی خیلی کارها میکردن که امسال نمی‌کنن. پس انقلاب دستاوردهایی داشته که عموماً "گاهی پیدا کردیم، هشیارتر شدیم، می‌تونیم حق خودمونو بخواهیم، خلق کرد حق خردشو می‌خواد و... و چیزهایی مثل این و ضررش هم این بود که مالکها دوباره سر بلند کردن و مقصرهم در این وسط دولته چون نه تنها سیاست ضد مالکها نداشته بلکه از اینهام طرفداری هم کرده. و می‌کنه. ظاهر دیگرش هم در سطح کردستان اینه که گوش به صدای حق طلبانه خلق کرد نمیدن و مسئله حق خلق کردرو برایشون تجزیه تحلیل می‌کردیم که این حق در نهایت اساساً "حق کارگر و دهقان و زحمتکش کرد است. هم به خاطر زحمتکش بودنشان و هم به خاطر اینکه اکثریت مردم کردستان از طبقه زحمتکش و دهقان هستند و برای رسیدن به این هدف باید متحد شویم، یکپارچه بشیم. متحد شدن هم از نظر ما یله به یله اینطور جمع‌بندی شده بود: اول در اتحاد در سطح ده با تشکیل شورای انقلابی ده بعد در سطح ده با اتحادیه دهقانی و صحبت می‌کردیم چون دولت قدرتی نداره و مالکهام دوباره احیا

شدن، دهقانها مجبورن که این نیروی مسلحو داشته باشن برای اتحاد و یکپارچه بودنشون. به نیروی مسلح احتیاج دارن. و برایشان مطرح می‌کردیم وضعیت دولت به این صورته و واقعا هم همانطور بود و هست که روی نیروهای حساب می‌کنه که مسلح هستند. برای مثال جبهه ملی، با اونهمه تشبث و چاپلوسی که برای خمینی میکنه، هیچ کس حرفشو گوش نمی‌کنه و به هیچی حسابش نمی‌کنن ولی خوب سازمانهایی مثل مجاهدین خلق، فدائیان خلق، حزب دمکرات و هر نیروی دیگه‌ای که مسلحه، دولت مجبوره روی آنها حساب بکنه. قبل از جنگ ستنده، دولت جمعیت دفاع از آزادی انقلاب رو به هیچی حساب نمی‌کرد ولی بعد از جریان نوروز، آیت‌الله طالقانی، وزیر کشور و رئیس دولت مجبور شدن که روی میز مذاکره با اونها بنشینن و مسئله شورای ۱۱ نفره شهر و قبول یکنی علیرغم هر توطئه پشت پرده‌ای که میکردن عین همین جریان با وحشی‌گری‌های بیشتر دولت در گنبد تکرار شد و قسمی که خلق ترکمن اسلحه داشتن و مقاومت کردن اونها مجبور شدن که مذاکره بکنن. در خوزستان هم تقریبا اینطوری شد و نتیجه‌گیری می‌کردیم اگر دهقانان برای حقوق از دست‌رفته و برحقان اسلحه نداشته باشن، دولت ککش هم نمی‌گزه نه تنها دهقانان. اول کارگران بعد دهقانها اصلا. تمام زحمتکشان و هیچ کاری هم براشون انجام نمیده. این خلاصه‌ای از تبلیغات ما بود. البته طبعاً مقداری بحث و اینها هم میکردیم که به ما میگن کمونیستیم و اینها می‌گفتیم شما حرفهای مارو گوش بدید، بسنجید، رفتارمونو ببینید، بسنجید، قضاوت بکنید و در چند آبادی هم سعی می‌کردیم که ملای آبادی بیاد و یا در حضور اونا صحبت بکنیم بعضی از اونها بخاطر تبلیغات منفی که قبلا شده بود نمی‌آمدن ولی چند مورد پیش اومده بود که میومدن و ما بحثها مونو می‌کردیم و می‌گفتیم آقا به ما می‌گن کمونیست این شما و این هم مردم. هر کدام از حرفهای ما خلاف شرع و دیانت بود شما بگید. البته ما قبلا رو به مردم حرفها مونو می‌زدیم. مردم که تأیید می‌کردن سؤال می‌کردیم آقا شرعی است یا نه. بالطبع چون مردم تأیید کرده بودن می‌گفت

بله کاملاً. که اینها کلاً بسود ما تمام شد، و چندتا از ملاهای آبادی‌ها بعداً به طرفداری از اتحادیه دهقانان شروع به تبلیغات از ما کردن و هنوز هم مارو کمک می‌کنن. هرچه مدت بیشتری می‌گذشت مردم بیشتر اتحادیه‌رو می‌شناختن و کمکها بیشتر می‌شد. در این گیر و دار توطئه‌ای از طرف مالکان بر علیه یکی از دهقانان طرح شد. اینطوری بود که در منطقه یکی از جاشهای مشهور که خودش هم رعیت بود ولی از اول زندگیش در خدمت و دست به سینه مالکها بود و حتی عده‌ای مسلح هم داشت و اولین نمایش قدرت مسلحانه از طرف اون صورت گرفت که با ۱۵ نفر مسلح از طرف دهات و برای اینکه مردم یدوسفیا شریعین راهی "درو" آبادی که شیخ عثمان نقش‌بندی در آنجا هست رفت بصری داشت که به دختر یکی از دهقانهای که همراه ما بود تجاوز کرده بود البته این خبر بصورت شایعه بهما رسید و صحت آن معلوم نبود. ما هم تصمیم گرفتیم انتقام بگیریم. که این انتقام‌گیری هم بکنوع کار سیاسی بود چون هدف آنها بی‌آبرو کردن این دهقان و زهرچشم گرفتن از رفقه بود که دیگر کسی جرئت اینو نداشته باشه که به ما بیبونده. همگی به منطقه‌ای که منزل اون دهقان در آنجا بود برگشتیم و شروع به تحقیق چسراون جاش کردیم. به توضیح مختصری درمورد جاشها بدم. جاش به معنای مزدور و خودفروخته است. و روزی هم مسلحانه جلوی ماشین پدرشو گرفتیم که سافه اون همراهش نبود. این مسئله باعث شد که او که آدم گردن‌کلفت و قلندری بود، وقتی وضع رو اینطوری دید، شروع به التماس کرد و چند نفرو پیش ما فرستاد که بخاطر خدا و پیغمبر دست بردارید. این اصلاً دروغه خلاصه به منزل اون دهقان رفته بود و خودش روی دست و پااش انداخته بود. مجدداً با چند نفر ملا و قرآن و همراه پسرش برگشتن به قرآن قسم خوردن که این یک شایعه‌است و دروغ است و پدرش گفت اگر هم باور ندارید من نفک خودمو میدم، اونو بکشید. همین مسئله باعث شد که یک جاش عمده در مقابل یک دهقان باستانی سر فرود بیاره و این باعث بالا رفتن بیشتر اعتبار ما در منطقه شد. غیر از این یکی از طایفه‌های مهم و بزرگ مالکان

مربوان به اسم " حیدریگی " تهدید کرده بودن اگر به دهات ما وارد بشن اونارو می کشیم و راه نمیدیم خوب حالا فکر کنید اونا نمی دارن حتی کنار سیاسی بکنیم اونوقت اگر مسلح نبودیم چی می توانستیم بکنیم؟ آیا اصلا میشد فعالیت کرد؟ میشد تک و تنها به دهی بری و بخوای مردم در مسجد جمع بشن و براشون سخنرانی بکنی؟ مردم اصلا نمی اومدن، اگر هم میومدن اونارو با اردنگی به خونه هاشون پس می فرستادن. با وجود این ما گوش نکردیم و وارد آبادی شدیم. خبری نبود. تا نزدیکی های غروب که خبر دادن افراد مسلح اونا مارو محاصره کردن و خلاصه جنگ. عده ای از اهالی ده ترسیده بودن. بیش ما میومدن و می گفتن این جنگرو به سر ما نیارین. زن و بچه های ما کشته می شن دلیل ما هم این بود که برادر ما برای جنگ نیومدیم. اونا مارو محاصره کردن و نمیدارن بیرون بریم بهتره شما زن و بچه هاتونو به منزلتون ببرین. در همین وضع از دو سه ده دیگه که خبردار شده بودن که جریان اینطوریه عده ای مسلح به کمک ما اومدن. البته یکی از همون ده دو شب قبل از ما دعوت کرده بود که به اونجا بریم. اونا حتی جاده ای رو که به ده محل اقامت ما منتهی می شد کنترل و نمود ماشینهارو بازرسی می کردن. از شهر مربوان و آبادی دارسیران هم تعدادی افراد مسلح به کمک ما اومدن و تمام قوای کمکی، افراد مسلح مارو کاملاً محاصره کردن که بالاخره اونا مجبور به فرار شدن ولی باز تهدید کردن که اگه به ده بعدی بیائید حتماً شما را می کشیم. این رویداد که ما انتظارشو نداشتیم، باعث ترس مالکها و دلگرمی ما شد. البته به نظر من این تجربه یا ارزشی است. که خربدمکرات در جریان آمد از آن استفاده کرد ولی متأسفانه جمعیتها این کار را نکردند و بطور کلی هیچکدام از جریانها اینکار را نکردند. وقتی چند نفر مسلح از خلق دفاع میکنه، خلق هم نیروی خودشو به اونا میده. ما که در واقع بیش از ۲۰ نفر مسلح نبودیم در بحبوحه ماجرا حدود ۷۰ مسلح دیگه به ما اضافه شد. اول با یک نیروی کم ولی چون کار یک کار خلقی است، نیرو سرعت اضافه شد. و اضافه میشه. بنظر میاد این تجربه بسیار بزرگی بود و ثابت کرد که

خلق وقتی پای منافع خودشو در میان ببینه، قاطعانه دفاع میکنه. فقط یک امر ضرورت دارد و اون اینه که یک جریان انقلابی، بموقع ابتکار عمل رو در دست بگیره. خلاصه اومدن نیروهای کمکی برای ما در روخیه مردم ده که در اول خیلی ترسیده بودن زیاد مؤثر واقع شد. مخصوصاً وقتی که دیدن مالکها ترسیدن و عقب نشینی کردن اونا بیشتر به مقاومت تشویق شدن. به همین ترتیب در دهات گشت می دادیم و فعالیت می کردیم تا بالاخره زد و خوردی روی داد که منحصراً براتون تعریف می کنم. این برخورد در منطقه ای با اسم " کلاناردان کوماسی " که جزء منطقه مربوان شست و فاصله زیادی با مربوان داره پیش اومد. تجربه هایی که در این برخورد ما کسب کردیم از جنبه نظامی در درجه دوم قرار داشت و موارد مهمتری هم داشت که شرح میدم. از جنبه سیاسی - اجتماعی، ترکیب پیشمرگه ها به این صورت بود که عده ای از آنها می گفتند که ما برای بکروز، دویروز از شهر و ده بیرون نیومدیم بلکه دو ماه، سه ماه بکسال و تا ده سال هم طول بکشد، ما برای مبارزه آمدید و پیشمرگه هستیم و حق کرد مورد خواست ماهست عده دیگه ای که از دهات میومدن، وضعیت اونا باینصورت بود که هر دهی به نوبت افرادی جهت پیشمرگه ای بین ما می فرستاد که اینها بین یک هفته تا یکماه می موندن و بعد افراد دیگری هم در وضع اونا می اومدن و اینها می رفتن. از نظر روحیه و موضعگیری اینها وضع جنبش دهقانی از نظر سیاسی، رهبری جریان در دست دهقانهای مرفه است. یعنی از جهت مخالفت، احیاء مالکها، مخالفت با خمینی و بطور کلی رهبری جریان عملاً در دست این قشره که این وضع از ابتدای اصلاحات ارضی تا الان در منطقه به اینصورت بوده و فکر می کنم که علتش هم بخاطر ماهیت اصلاحات ارضی در ایران بوده یعنی اصلاحات ارضی بترتیب منافع مرفه ترین دهقانها و بیشتر رعایت می کرد. حالا کاری به این مسئله نداریم که در مجموع منافع دهقانها رو چه جوری رعایت می کرد ولی اگر جزئی هم رعایت می شد بیشتر دهقانان مرفه مورد این رعایت بودن تا دهقانای فقیر و خوش نشین. حالا هم اگر مالکها رضایتش معلومه که دهقانان

مرفه بیشتر ضرر می‌کنن تا دهقان فقیر، چون دهقان فقیر چیزی نداره که از دست بده فقط یک بیگاری اضافه میشه که البته بازگشت بیگاری هم به مقدار خیلی زیادی مشکله. اینته که از نظر سیاسی اونا جلوتر و فعال‌ترند ولی صرف‌نظر از این در مجموع، روحیه دفاعی دارن یعنی اساساً "حاضرین دفاع یکنن که مالک به اونا تعرض نکنه درواقع" و آنچه رو که دارن از دست نندن موضعگیری اونا به‌این شکله. برعکس دهقانای فقیر و خوش‌نشینها، روحیه تعرضی دارن و این یک واقعیت عینی‌یه. چون چیزی ندارن از دست بدن بلکه باید تعرضی بکنند تا چیزی بدست بیارن و این مسئله در ترکیب پیشمرگه‌ها کاملاً مشخصه برای ما چندمورد پیش آمده که مجبور به تعرض و حمله برای دستگیری یک جاش، حمله برای کشتن یک مالک که تجاوزشو از حد گذرونده، پیشمرگه که جز دهقانان فقیر بوده، بطور کلی پیشمرگه‌هایی که جز دهقانان فقیر بودن، موافقت فوری می‌کردن ولی دسسه دیگر مخالفن. اکثریت نیروی اتحادیه روهم دهقانان فقیر تشکیل میدن. در فعالیتهای سیاسی و کار در شهرها دهقانان مرفه بیشتر شرکت دارن ولی در کارهای سخت مانند پیشمرگه شدن و نظیر اونها، دهقانان فقیر اکثریت دارن. و این به نظر من درآینده جریان نیز میتونه مسیر تکاملی خودشو بیشتر تسون بده. البته من از رجال و بعضی از جریانهای سیاسی شنیده‌ام که این جنبش دهقانی به‌قدر مرفه‌تعلق‌داره و نمیشه روی اون حساب کرد این یک انحرافه و صحبت‌های نظیر اون، ولی آدم واقعیت، عینی‌رونگاه میکنه. اگر اونهایی که انقلابی‌تر فکر می‌کنن اینطوری استدلال کنن که چون جنبش، جنبش دهقانان مرفه، نباید روی آن حساب و تکیه کرد، پس از دورا اول انقلاب که مرکز اون بیشتر در شهرها و بیشتر در محور کارمند و کاسبکار و محصل می‌چرخید نمی‌بایستی صرف می‌شد چون اونا اگر از دهقان مرفه بدتر نباشن، بهتر نیستن ولی در واقع خصوصاً در مناطق کردنشین، شهری‌ها کارو شروع کردن و الان مبارزه به ده برگشته. شهرهارو می‌بینم که در یک حالت سکون و سکوت ولی دهات عرصه مبارزه شده. در جریان اصلاحات ارضی هم همینطور بود، شهرها ساکت ولی

دهات متشنج. در اوایل انقلاب شهرها پر تحرک و دهات در سکوت بودند ولی الان برعکس است مبارزات در دهات تازه شروع شده و اینجاست که وقتی مبارزه سیاسی به مرحله انتقال به مبارزه مسلحانه می‌رسه، نقش افشار غیر مرفه بیشتر مشخص و آشکار می‌شه. و هرچه جلوتر بریم نقش اونها بیشتر می‌شه و درواقع جریان سیر تکاملی شو طی می‌کنه. یعنی اینکه انقلابی‌ترین قشر بتونه رهبری رو در دست بگیره. در میان پیشمرگه‌ها، علاوه بر کمک در کارهای تولیدی و فعالیت‌های سیاسی در میان دهقانان، بحث‌هایی هم صورت می‌گیره. درباره وضع منطقه و ارزیابی اون، وضع مناطق کردنشین، وضع ایران، سیاست و ماهیت دولت و نظام حاکم و به‌نسبت اهمیتی که برای ما داره، کم‌وبیش بحث درباره قیاده موقت، اتحادیه میهنی کردستان عراق به هرحال مسائلی هستند که نقش اونا در وضع ما تأثیر داره. و سعی ما براین بوده که ایندو جریان را آنطور که هست بشناسیم و بشناسانیم. نقش دولت عراق در اون مسائل و هدف هم بیشتر از این اهمیت‌ها اینته که پیشمرگه نقش یک تفنگدار خشکرو نداشته باشه. بلکه از لحاظ سیاسی هم پرورش پیدا بکنه و تحت این عنوان مطرح می‌کردیم که اگه این تیرو باید به هدف اصلیش برسه و هدف اصلیش را دنبال بکنه و اون رو بگیره ما می‌جویم موقتاً شاخه بشیم و از هم جدا بشیم. فرمانداران شاخه‌ها روهم نباید انتظار داشته باشیم که از شهرها بیان باید از میان خود دهقانها انتخاب بشن. پس باید دهقان اونقدر پیش و آگاهی سیاسی داشته باشه که بتونه فرماندهی هم بکنه. وقتی این مسئله باین صورت مطرح بشه. علاقه و شور و شوق اونا برای آگاهی در مسائل سیاسی بسیار زیاد شه. بطوریکه وقتی به اعلامیه از شهر می‌رسید خیلی از اونا مصرا نه می‌خواستند که فوری برایشان خواننده بشه. حتی ما این مسئله را مطرح کردیم که خیلی از گروه‌ها هستند که خود ششونو طرفدار زحمتکشان می‌دانند ولی زحمتکشان باید با چشم و گوش باز توجه بکنند که واقفاً چه کسانی طرفدار آنها هستند کدامشان راست می‌کنن و کدامشان دروغ. تقریباً به همین منوال مشغول کار سیاسی

هم بودیم و این به تجربه برای من ثابت شد که یک روشنفکر یا یک زحمتکش شهری، یا دهاتی، از دهتا پانزده روز در این شرایط چنان پرورش پیدا می‌کند که ممکنه در شرایط عادی این مدت به یکسال و شاید هم بیشتر برسه. بنابراین کار ما در حقیقت نقش یک تفنگچی نیست، بلکه یک کار سیاسی و تشکیلاتی و پرورشی است پیشمرگه‌هایی که همیشه هستند برای آنها یک برنامه معین داریم ولی برای دسته‌ای که مدتی می‌مون و بعد جاشون به دسته‌ای دیگه می‌دن یک برنامه مخصوص در نظر داشتیم و داریم باین منظور که اونقدر پرورش پیدا بکنند که در بازگشت بتونند هر کدومشون کار سیاسی تبلیغ و تشکل را انجام بدهند. صحبت از اون برخوردی بود که پیش آمد، یکی از مالک‌ها در یکی از دهه‌ها، یازده خانوار رعیت داشت. و در وقت اصلاحات ارضی زمین‌هاشو با اسم دوازده خانوار سق بندی کرد (کردند برایش) بعد از چند سال بمبها به آب و آبیاری توطئه‌ای طرح می‌کنه که نیمی از زمین‌هاشو دوباره تصرف می‌کنه و بعد با شرایط تازه‌ای به دهقانان واگذار می‌کنه. دهی است با اسم "خاناجو" رعیت‌ها پس از مدتی به شکایت کردن می‌افتند. و از سال ۵۳ مرتباً این شکایات و عریضه‌نویسی‌ها را دنبال می‌کردند که کسی جوابی به آنها نداد. و نمی‌داد. کسی جواب نمی‌داد. مالک ده با کمک یکی دیگه از مالک‌ها با اسم "شاه ویسی" که در سنج زنگی می‌کنند سعی کردند که نصف زمین‌ها را که با اون شرایط واگذار کرده بودند از دهقانان پس بگیرند و اون‌ها هم در برابر این مقاومت می‌کردند. و آنها هم با تحت فشار گذاردن و تهدید کردن و کتک زدن، سعی در پس گرفتن زمین‌ها داشتند. دهقانان سرانجام به سنجج پیش ملا احمد مفتی‌زاده میرن ولی اون کاری براشون نمی‌کنه. بعد به جمعیت دفاع از آزادی سنجج میرن در آنجا براشون نامه‌ای می‌نویسند و اونارو به اتحادیه دهقانان می‌فرستند. قبل از اینکه به اتحادیه بیان به دادگستری مراجعه می‌کنند که مسئولان دادگستری می‌گویند که کاری از ما ساخته نیست چون هیچ قدرت اجرائی نداریم و بهتره که به اتحادیه دهقانان مراجعه بکنید. آنها هم اومدن و

مسئله را مطرح کردند. ما مدتی سعی کردیم که این مسئله را بطور ساده‌ای حل بکنیم. و بهر دری که زدیم نشد. عاقبت مجبور شدیم با عده‌ای حدود ۵۰ نفر مسلح روانه آن ده بشیم. هدف اول از رفتن این بود که مسئله را با تهدید و ارباب حل بکنیم. وقتی رسیدیم افراد مسلح مالکان سنگربندی کرده بودند. و بطرف ما شروع کردند به تیراندازی کردن، ما هم فکر کردیم اگر بخواهیم برگردیم که برای ما شکست فاحشی خواهد بود و وجهه این جنبش بین دهقان‌ها بکلی خواهد شکست. و می‌گن که ما پیشمرگه هم داشتیم ولی هیچکاری نتونستن بکنند. تصمیم به مقابله گرفتیم و زد و خورد شروع شد که در نتیجه دونفر از آنها یعنی از افراد مالک‌ها کشته و دو نفرشون زخمی شدند. البته ده دیگری هم نزدیک آنجا بود که مالکاش همین مالک‌های خانقایی بودند اهالی ده از نظر آذوقه رساندن به سنگرها و آب رساندن به ما و کارهایی مثل این به ما خیلی کمک کردند. تاه تیر این درگیری روی پیشمرگه‌ها یکی این بود که بعد از جریان زد و خورد چند نفر از دهقان‌ها که با ما بودند خیلی ترسیدند و صراحتاً گفتند ما دیگه نمی‌تونیم در منطقه بمونیم. با زور هم که نمی‌شد اونهارو نگهداشت و رفتند. چند نفر دیگه هم بمبها به اینک باید به موقع به آبیاری زمین‌هاشون برسیم و چیزهایی مثل این، رفتند. و عده باقیمانده درست برعکس بیشتر تحریک شده بودند. پیروزی در این درگیری باعث شده بود که آنها در بی‌گیری موضوع بافتاری بیشتری بکنند. بر سر این نظریه‌ها بحث کردیم و دیدیم که منطقه مقداری از میوان دوره. اگه برگردیم به منزله عقب‌نشینی و فرار تلقی میشه و در ضمن با رفتن ما مالک‌هایی که قدرت زیادی داشتند شروع به تعرض و حملاتی کردند و ما در منطقه ماندیم. مسئله هنوز حل نشده بود. من تصور می‌کردم این زد و خورد اثر بدی در بین دهقانان می‌گذارد و آنها را می‌ترساند و ترسانه از اینکه در آینده به ما ملحق بشن و می‌گن که در این درگیری اگه پیش بیاد کشته می‌شیم. ولی شب دوم ثابت شد که این نظریه من اشتباه بود. با وجودی که فاصله زیاد بود و ما روی یک کوه بلند بودیم و پیدا کردن ما خیلی مشکل،

دیدیم که شانزده مسلح دیگر به کمک ما آمدن که بیشترشون از دهقان‌ها بودند. به محض شنیدن جریان و فهمیدن اینکه درگیری پیش آمده بلافاصله حرکت کرده بودند. با روحیه‌ای بسیار عالی که غلط بودن نظریه منو ثابت می‌کند. خلاصه ما در آنجا مونددیم و در دهات مجاور شروع به گشت کردیم و در اون منطقه برخلاف اطراف مریوان کار سیاسی خیلی خیلی کم شده بود ولی با وجود این با دو نظریه روبرو شدیم. اول اینکه محافظه کار کمی گفتند شما منطقه ما را به آتش و آشوب کشیدید و مالکها از این به بعد ما را راحت نمی‌گذارند و ما را می‌کشند. ولی اکثریت مخالف نظر آنها بودند و می‌گفتند دستتون درد نکنه دیگه جرئت همچنین کاری را ندارید. اگر شما این کارو نمی‌کردین زندگانی ما بعد از این سیاه بود. برای اینکه مسئله را حل کنیم ما می‌نشستیم و در بین خودمون بحث می‌کردیم که مثلاً "بریم مالکو دستگیر کنیم مالک اصلی رو. چون عمل مالک بعد از فرار توسط خود دهقانان به ما گزارش شده بود و اینکه مشغول چه کاری هستند و این برای ما مایه دلگرمی بود. ما اوایل می‌خواستیم مسئله را خودمان و از طریق نظامی حل بکنیم. ولی بعد از بحث و بررسی تصمیم گرفتیم که مردم منطقه را به داخل این جریان بکشیم، و از آنها کمک بگیریم برای حل مسئله می‌گفتیم بگذار آنها هم دخالت بکنند چرا در حاشیه بایستند و تماشا بکنند. همان کار را هم کردیم. از نماینده‌های چهار ده دعوت کردیم. و گفتیم شماها برای حل این مسئله چه راهی را پیشنهاد می‌کنید. ما چکار بکنیم؟ تنها چیزی که ما می‌تونیم به شما بگیم اینه که ما پیشمرگه دهقانان هستیم و اجازه نخواهیم داد که این مسئله به ضرر دهقانان تمام بشه. حالا که دوتا از اونها کشته شده اگر صدتا از اونها و از ما هم کشته بشه بسادگی دست‌بردار نیستیم. ولی چون عده‌ای هرچند هم از دهقان‌های خودتون می‌گن که شما منطقه رو به آتش کشیدید ما هم برای حل این مسئله از شما کمک و نظرخواهی می‌خواهیم. ما چکار بکنیم بدون رای شما ما کاری نمی‌کنیم. این طرز برخورد در بین دهاتی‌ها تأثیر زیادی داشت یکی از همان محافظه کارها که می‌گفت شما

منطقه را به آتش کشیدید. بعد از این صحبت بر خوردش با ما عوض شد. عاقبت رای اونها این شد که مجلس ختم مالکها هنوز تمام نشده. شما مقداری صبر بکنید. ما خودمان دخالت می‌کنیم و به شما اطلاع می‌دهیم. ما هم قبول کردیم. فقط اهالی آبادی نزدیک خانقای پیغام فرستادند که ما حدود دویست نفر برای درو و برداشت محصول رعیت‌های خانقاه که درگیر جریان بودند بآنجا می‌ریم. چند نفر پیشمرگه از درون ناظر ما باشند. دخالت نکنند فقط ناظر ما باشند. باین ترتیب عده‌ای از دهاتی‌ها بدون دخالت پایشان به جریان کشیده‌ش. غیر از اون ما بعد از چند روز که به مریوان برگشتیم. برخلاف قبل عده بسیار زیادی و استدلال اکثریت اونها هم این بود که ما هم برای ارزیابی موضوع که مردم چطوری با این رویداد برخورد می‌کنند و تأثیر آن چیه از دهات دعوت کردیم که تشکیل جلسه بدهند و در مورد کار اتحادیه نظرات جدیدی بدن و مسئله پیشمرگه‌ها رو هم کلاً به‌کارش بکنیم. از این نظریه کاریش بکنیم که یک جناح روشنفکر مخالف رسماً علیه ما تبلیغ می‌کردن و می‌گفتن کارهای شما ماجراجویی است و حتی راهزنی است. در جلسای که تشکیل شد نماینده ۶۳ ده آمدن. با افراد مسلح زیاد توده در منطقه، جلسه بسیار گرم و پرشوری بود و تا نزدیکی‌های ساعت ۲ نصف شب همه حرف زدن و بصورت قطعنامه‌ای در اومد که حتماً "به دستتون رسیده که با اسم قطنامه "بلزر" مشهور شد چون در آبادی "بلزر" جلسه تشکیل شده بود. در اون جلسه این نکته مورد تأیید و تثبیت قرار گرفت که باید نیروی پیشمرگه تقویت شه. یکی از تجربه‌های تازه اون جلسه این بود که همونطور که گفتیم دو جناح بودیم. عده‌ای که ما بودیم و پیشمرگه و به‌کارمون اعتقاد داشتیم، و دسته دیگه که مخالف بودن و اینکارا رو ماجراجویی می‌دونستن. البته از روز اول که این مخالفتها شروع شد ما این دو نظریه رو بین مردم مطرح کردیم، نظریه ما وقتی بصورت عمل و اجرا در اومد روز بروز طرفدارهای بیشتری پیدا می‌کردیم و مردم هم که این نظریه‌ها پیش اونا مطرح شده بود پس از مشورت‌های زیادی نظرشمارو پذیرفتن و برای اونا نام روشن شد که در

بین روشنفکرا اختلاف عقیده وجود دارد و اونا هم یکپارچه نیستن و باید نظرات مختلفشونو قضاوت کرد و در نهایت هم این رای مردم بود که مسئله رو حل کرد و راه موزد نظر شونو انتخاب کردن که همون راه ما بود. چون ما در جناح روشنفکری قادر به حل مسئله اون نبودیم. البته بعد از مدتی همان جناح مخالف به اشتباه خودشون پی بردن و پیش ما اومدن و گفتن ما تا بحال اشتباه فکر می کردیم و الان حاضریم به شما کمک بکنیم و با شما باشیم. ما هم شرایطی براشون گذاشتیم که شما باید پیش مردم، پیش پیشمرگه ها، پیش کسانی که در داخل شهر اتحادیه رو کمک می کنن، یاری میدن، در دهاتی که در اونجا برخلاف روش ما تبلیغ گردید برید، حرفهاتونو پس بگیرید و به اشتباهاتون اعتراف بکنید و این از دو نظر بود یکی اینکه این روش بیشتر پیشرفت حتی ذهنی هم داشته باشد همینکه دهقانها که از این دو دستگی خیلی ناراحت بودن و مرتب هم مارو قسم می دادن که بخاطر خدا و پیغمبر شما به هم بییونید و این شگاف رو از بین ببرید، آسوده خاطرتر و دلگرم تر و با روحیه تر بشن. تصمیم گرفتیم تعدادی از ما و تعدادی از اونا به دهات برن و ضمن اینکه اونا به اشتباهاتشون بطور ضمنی یا صریح که زیاد فرقی نمی کرد اعتراف بکنن، نشون بدن که ما با هم آشتی کردیم و یکی شدیم. از هر دو جنبه منفعت مردم بود. اولین بار بود که جماعتی روشنفکر در سه روز پیش با حضور پیشمرگه ها نشسته بودن و از خود انتقاد میکردن. یکنفر بحث خوبی رو پیش کشید. بحث رابطه روشنفکر و خلق مخصوصاً "چند نفر دهقان خطاب به روشنفکر ما مطرح کردن که به ما خیانت نکنید، یکی از اونا خطاب به من گفت اگر فرضاً دولت مستقر شود شغل نون و آبدار و خوبی به تو داد، خانواده های مارو فلان کار نکنی و مارو به امون خدا ول بکنی. یکی از روشنفکرام جواب داد اگر فردا دولت "جاش" استخدام کرد توهم نری با ماهی دو، سه هزار تومن دنبال سرما بگردی و فرار بر این شد که هر طرف خطا کرد مجازاتش مرگ باشه. مفتها من مسئله ای رو مطرح کردم و گفتن این خیلی مهمه که در آینده عده ای به جریانه ها خیانت نکنن ولی ما باید جریان

رو طوری پیش ببریم که خیانت یک یا چند نفر نتونه اون رو درهم بشکنه. و بطور ساده مطرح کردم جریان نباید وابسته به فرد یا افراد مشخصی باشه. باید طوری پرورش پیدا بکنه که جمع بتونه جریان رو پیش ببره و برای اینکار باید شعور سیاسی رو بالا برد و اینکه چطور میشه شعور و آگاهی سیاسی رو بالا برد بحثهایی میشه. الان هم در ستاد اتحادیه قرار شده که عده ای ثابت نماینده دهقانان اونجا بشینن و کارهایی رو که به اونها ارجاع میشه انجام بدن با این ترتیب که الان یواش یواش اتحادیه بصورت یک ارگان اجرایی در مریوان اداره شکل می گیره. هر چند که از لحاظ دولت و نظام حاکم قانونی و رسمی نیست. دلائلش هم یکی اینکه در چند مورد حتی در دعوا و مراغه های خودشون برای رسیدگی به پیشمرگه ها مراجعه می کنن، به ستاد اتحادیه مراجعه می کنن، و اونقدر آریاب رجوع زیاده که نمیشه کار همرو یکباره رسیدگی کرد. عده ای از اونا از صبح زود تا دیری از شب کار می کنن باز مقداری برای فردا میمونه و باز فردا شلوغتر از امروزه. و طوری شده که علاوه برگشت های عادی پیشمرگه ها مرتباً "چندین نفر از پیشمرگه ها برای حل مسائل از طرف ستاد به دهات مختلف می رن و ما هم سعی کردیم که این جریان رو تشویق بکنیم با تمام مشکلاتی که دارد. طوری بشه که اتحادیه بصورت یک قدرت اجرایی در بیاد. چند روز پیش دوتا راننده تراکتور سر مسئله تصادف و ایجور چیزها درگیر شده بودند. فوراً اومده بودن ستاد اتحادیه و می گفتن که شما بین ماداوری بکنید و حکم بدید. مردم یه ماشین نوپونای دزدی پیدا کرده بودن به ستاد گزارش دادن اونا ماشینو ضبط کردن خبر ندارم که بعد چی شد. این جریان ها خود بخود باعث شده که زاندارمری فلسفه وجودیشو از دست بده اگر این جریان همینطوری شکل بگیره و پیش بره اونوقت واقعاً "میشه ادعا کرد که ما احتیاج به زاندارمری نداریم. خودمون زاندارم هستیم منتها این وسط دولته و نوطه هائی که بر علیه این جریان می چینه. بعد از جریان زد و خورد، زدو خوردی که پیش اومد، عده ای از همون مالکها با مراجعه به دولت تحت عنوان اینکه عده ای

کمونیزست اخلال می‌کنن، فلان و بهمان می‌کنن از دولت درخواست اسلحه کردن. دولت هم قول مساعد به اونها داده و حتی قول کمک و همکاری نزدیک! مثل جریان آمید که مالکها رو مسلح و در برابر اتحادیه دهقانها علم بکنن و در صورت لزوم خودشون به میانگیری بیان برای توطئه‌ای که در دست دارن. خوب ما چیکار کردیم. در مقابل این؟ همین جریان رو بین پیشمرگه‌ها و هم بین تمام مردم مطرح و افشا کردیم که چنین توطئه‌هایی در کاره. با شناختی که از منطقه مریوان داریم، می‌دونیم که مالکهای این منطقه جرئت هیچ اقدامی رو ندارن مگر اینکه کاملاً مطمئن بشن که دولت در پشت سرشون قرار داره و ارتش و ژاندارمری حمایتشون می‌کنه. حتی اگر چندبرابر ما نیروی نظامی داشته باشن جرئت حمله ندارن. البته نه فقط بخاطر وضع نظامی بلکه وضع سیاسی منطقه هم طوری شده که هیچکدومشون جرئت حمله به اتحادیه رو ندارن چون می‌دونن که بلافاصله از دهات و شهرها به کمک ما میان. چه از لحاظ نظامی و چه از لحاظ سیاسی، اونا از آینده این جریان می‌ترسن مخصوصاً مسائل بسیار کوچکی هستن که در عمل بخوبی روشن میشه. من این مسئله رو از به دهقانی شنیدم. اهل دهی است به نام "گاگل" می‌گفت چرا اینقدر ساده‌ای "هاممبگ" که مالک شوبه و از اون آدمهای شرور و کتیف هم هست، هاممبگ بیاد با من جنگ بکنه اونوقت منم کشته شم؟ اهالی گاگل همینطوری ساده می‌شنین و هیچ عکس‌العملی نشون نمیدن؟ بخدا قسم حداقل ۱۱،۱۰،۱۰۰ تفنگ از گاگل بیرون میاد. حالا ممکنه در مسئله مقداری مبالغه شده باشه ولی بهر صورت این پیوندها مطرحه. وقتی یک ده از بین خودشون پیشمرگه‌ای بیرون می‌فرستن، طبعاً در مقابلش متعهد هستند. یعنی اگر برایش حادثه‌ای پیش بیاد حتماً یکی دو نفر جاشو پر می‌کنه و این مسئله هم برای پیشمرگه‌هایی که از شهر اومدن مطرحه. هر کدوم از اونها عده‌ای فامیل داره. اگه بلایی بر سرشون بیاد، حتماً انتقام متقابل رو به دنبال خواهد داشت و این مسئله هست که مالکان تمام این آشوبها رو به خاطر این بوجود میارن که روابط ظالمانه شون حفظ بشه تا بهتر زندگی بکنن

ولی وقتی تا من نداشته باشن به درد چی میخوره، چه فایده‌ای داره؟ مهمتر اینکه از طبقه زحمتکش کمتر پیدا میشه که بدنبال اونا راه بیفته و چاق دستشون باشه، اینم که برای ما بسیار بعید بنظر میرسه ابتکار رو بکنن مگر حداقل با کمک قباده موقت. ممکنه دولت توطئه‌ای بکنه قباده و مالکها رو با هم به همچنین مسائلی بفرسته. ما از جمعیتها انتظار داریم از نظر سیاسی تا اونجا که در توان دارن این جریان رو کمک بکنن چون دولت هر روز در گوشه‌ای از کردستان این برنامه‌های توطئه‌هاشو پیاده می‌کنه ولی تکرار این توطئه‌ها بالاخره به جایی منجر میشه. همینطوری که نمونه. سرتونو درد آوردم. این مختصری از تجربه‌های عینی من بود در طول تشکیل اتحادیه دهقانان مریوان.